

## خرگوش پیر و نوهی نجارش



در کنار یک درخت چنار، یک خرگوش پیر زندگی می کرد. او تنها بود اما قرار بود به زودی نوه اش تیسوتی پیش او بیاید و با او زندگی کند. او برای دیدن نوه اش لحظه شماری می کرد. تیسوتی قرار بود جمعه به خانه ی پدربزرگش، خرگوش پیر برود.

در کنار یک درخت چنار، یک خرگوش پیر زندگی می کرد. او تنها بود اما قرار بود به زودی نوه اش تیسوتی پیش او بیاید و با او زندگی کند. او برای دیدن نوه اش لحظه شماری می کرد. تیسوتی قرار بود جمعه به خانه ی پدربزرگش، خرگوش پیر برود. خرگوش از چند روز قبل برای پذیرایی از تیسوتی آماده شده بود. او شیرین ترین هویجهای جنگل را جمع آوری کرده بود. روز جمعه یک سوپ هویج درست کرد.

تیسوتی نزدیک ظهر به خانه ی پدربزرگش رسید. او از دیدن پدربزرگش بسیار خوشحال شد. آن ها باهم سوپ هویج را خوردند و بسیار لذت بردند. اما بعدازظهر که می خواستند استراحت کنند پدربزرگ زیر یک بوته ی برگ دراز کشید و به تیسوتی هم گفت کنار او استراحت کند.

تیسوتی تازه متوجه شد پدربزرگش خانه ای ندارد. تیسوتی به فکر فرو رفت. او اطراف را نگاه می کرد و فکر می کرد. پدر بزرگ زود به خواب رفت وقتی بیدار شد دید تیسوتی مشغول سوراخ کردن ساقه ی درخت چنار است. خرگوش پیر با نگرانی از تیسوتی پرسید برای چه درخت را اذیت می کنی؟

تیسوتی خندید و گفت من درخت را اذیت نمی کنم من می خواهم برای شما یک لانه درست کنم با دو تختخواب و یک میز غذا خوری.

خرگوش پیر با تعجب نگاه کرد و گفت تو این کارها را از کجا بلدی؟

تیسوتی گفت من یک خرگوش نجارم و کار با چوب را به خوبی بلدم.

پدربزرگ از شنیدن این حرفها ذوق کرده بود. او تصمیم گرفت به تیسوتی کمک کند.

تیسوتی و خرگوش پیر با هم تا نزدیک غروب موفق شدند یک حفره ی بزرگ درون ساقه ی تنومند درخت چنار درست کنند. آن حفره انقدر بزرگ بود که جای دو تختخواب و یک میز غذاخوری را داشت.

حالا تیسوتی باید برای خانه ی پدربزرگ یک در می ساخت. او یک در چوبی زیبا درست کرد و آن را وسط حفره نصب کرد. هوا دیگر تاریک شده بود و پدربزرگ و تیسوتی هر دو خسته بودند. امشب باید درون لانه ی جدید روی زمین می خوابیدند اما تیسوتی حتما فردا تختخواب ها را می سازد.

امشب پدر بزرگ با مقداری علف کف لانه را پوشاند. آنها باقیمانده ی سوپ هویج را خوردند و امشب را در کنار هم در لانه ی جدید خوابیدند. تیسوتی تمام شب از روزنه ای که در دیواره ی لانه درست کرده بود به ماه نگاه می کرد و به کارهایی که فردا می خواست انجام دهد فکر می کرد.

خرگوش پیر هم آنشب بهتر و راحت تر از تمام شبهای عمرش در کنار نوه ی عزیزش خوابید و زودتر از همیشه به خواب رفت.